



## درخششی در تاریکی...

روایتی از شهادت آیت الله سعیدی و بازتاب های آن  
حجت الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی

در ساعت ۱۳ روز ۱۱ خرداد ماه ۱۳۴۹، ماموران ساواک به منزل سعیدی یورش بردند و ضمن دستگیری او منزل را نیز مورد بازرسی قرار دادند، لکن چیزی که بتوان از آن به عنوان سند علیه او بهره برداری کرد، به دست نیاوردند و آن عالم ربانی را به اتهام پوچ و بی اساس: «اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت!» روانه بازداشتگاه قزل قلعه کردند.

رژیم شاه بر آن بود به مجاهدان راه خدا و علمای متعهد اسلام، ضرب سستی نشان دهد تا دیگر جرئت اعلام پشتیبانی از مرجعیت امام را به خود ندهند و نیز خود را از خطر مبارزات پیکیر و خستگی ناپذیر سعیدی آسوده سازد و لذا طرح قتل آن عزیز مجاهد و نستوه را به مرحله اجرا در آورد و قلبی را که به عشق اسلام، امام و امت می تپید، در شام جانکاه ۲۱ خرداد ماه ۴۹، برای همیشه از کار انداخت.

در شب پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۴۹ (۶ ربیع الثانی ۱۳۹۰)، برق زندان قزل قلعه یکباره قطع شد و زندان در تاریکی فرو رفت. پس از لحظه ای چند تن، شتابان وارد سلول سعیدی شدند و فریادی از داخل سلول به گوش رسید و آنگاه سکوتی مرموز بر آن محیط پرتافتند.

زندانیانی که در کنار سلول مرحوم سعیدی بودند، نتوانستند بفهمند چه جریانی روی داده است؟ آن چند تن چه کسانی بودند؟ در سلول سعیدی چه کار داشتند و چه کردند؟ فریادی که در سلول طنین افکند از چه کسی بود؟ دیری نپایید که برق زندان روشن شد. زندانیانی که حسن کنجکاوی شان تحریک شده بود، به سلول مرحوم سعیدی سرک کشیدند و با منظره وحشتناک و فاجعه باری رویه رو شدند. سعیدی با وضعی غیر عادی، در گوشه سلول افتاده بود و عمامه به دور گردن او محکم حلقه شده بود؛ با سر و صدا و داد و فریاد زندانیان، ماموران نگهبانی سر رسیدند و در سلول او را باز کردند و او را بیرون آوردند و عمامه را از گردن او باز کردند، اما دیگر دیر شده بود. سعیدی، رادمردی که یک لحظه از افشای گری و روشنگری علیه شاه دم فرو نمی بست، به دست دژخیمان شاه به شهادت رسیده و روح او به ملکوت اعلی پرواز کرده بود.

در پشت قرآن جیبی آن شهید، وصیتنامه ای به خط او به دست آمد که چنین نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم  
سید محمد رضا سعیدی خراسانی، پسران من و صیتنامه من، علم و تبلیغ برای خدا شویید؛ دختران من به شوهر اهل علم و تبلیغ همسر شوید. در زندگی با هم متحد باشید و برای دنیا با هم اختلاف نکنید. همگی حق مادر را رعایت کنید. جنازه مرا در قم دفن کنید. مرا دعا کنید و سلام مرا به همگی برسانید. دو روز روزه برابم بگیرید. از آیه ۱۵۲ تا ۱۵۷ از سوره دوم غفلت نکنید. کتابهایی که رفقاً برده اند، در کتاب محجّه البیضا صورت هایش هست. کتابها و نوشتجات مرا به وسیله آقای خزعلی پس بگیرید و به ایشان و آقای مشکینی بگویید از طلب خود مرا حلال کنند. بدهی آقای جواد آقا محمدی را بپردازید. ظاهر آدویست و پنجاه

و اندی تومان است. مقداری پول در بانک دارم، در ته چک نوشته است. می توانید به وسیله آقای سعیدی خراسانی دریافت دارید و نیز به وسیله ایشان و آقای کثیری، آقای بهاری را ملاقات کنید و خواهش کنید که هر طور هست خانام را از گرو بانک بیرون آورند. آقای نیکنام و آقای نظری رفیق آقای بهاری از جریان اطلاع دارند.

به هر کس که می خواهد زحمت فاتحه خوانی برایم بکشد بگوید در عوض، یک مسئله یاد بگیرید و عمل کنید و هر کس به من بدهکار است، من که صورت ندارم، اگر تا آخر عمرش نتوانست بپردازد بری الذمه است.

سید محمد رضا سعیدی خراسانی  
اول ربیع الثانی ۱۳۹۰  
(سند شماره ۲۴۳)

بنا به گفته بعضی از زندانیان سیاسی بازداشتگاه قزل قلعه که در کنار سلول شهید سعیدی بودند در ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۲ خرداد ۴۹، چند ساعت پیش از آنکه او را به آن صورت فجیع به شهادت برسانند، او را به بازجویی بردند و دیری نپایید که به سلول بازگردانند. گویا در بازجویی او را وادار کردند که وصیت نامه خود را بنویسد تا چنین وانمود کنند که چون نیت خودکشی در سر داشته، وصیت نامه خود را تنظیم کرده است! و شاید آن شهید، از شیوه برخورد آنان دریافته است که قصد از بین بردن او را دارند و از این رو شخصاً به نوشتن وصیت نامه میبادرت کرده باشد و ممکن است در ساعت ۳ بعد از ظهر آن روز که او را برای بازجویی برده اند، دادگاه نمایشی و فرمایشی تشکیل داده، او را رسماً به اعدام محکوم کرده باشند. از آن رو، آن شهید اقدام به نوشتن این وصیتنامه کرده باشد.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که ساواک بر آن نبود و انمود کند که سعیدی خودکشی کرده است! زیرا هدف آنان از کشتن او ایجاد رعب و وحشت در میان اجتماع، به ویژه در جامعه روحانیت بود و از این رو می بینیم صورت جلسه ای که درباره علت مرگ او تنظیم گردیده، متفاوت و ضد و نقیض است. ساواک در گزارش

**رژیم شاه بر آن بود به مجاهدان راه خدا و علمای متعهد اسلام، ضرب سستی نشان دهد تا دیگر جرئت اعلام پشتیبانی از مرجعیت امام را به خود ندهند و نیز خود را از خطر مبارزات پیکیر و خستگی ناپذیر سعیدی آسوده سازد و لذا طرح قتل آن عزیز مجاهد و نستوه را به مرحله اجرا در آورد و قلبی را که به عشق اسلام، امام و امت می تپید، در شام جانکاه ۲۱ خرداد ماه ۴۹، برای همیشه از کار انداخت.**

ادعا کرده است: «نامبرده در حدود ساعت ۲۱ روز ۲۰/۳/۴۹ با استفاده از خاموشی برق منطقه به وسیله فرو نمودن دستمال به حلق خود، خودکشی نموده». در گزارش دیگری اعلام کرده است: «مرگ او را خونریزی لوزالمعده تشخیص داده اند!» و سپهبد مقدم طی بخشنامه ای به ساواک ها مدعی شده است که: «بر اثر سکنه قلبی در زندان فوت نموده است!» و نظر رئیس اداره پزشکی قانونی این است که: «مرگ نامبرده شوک ناشی از ضربه به شبکه عصبی خورشیدی تعیین می شود!» این ضد و نقیض گوئی ها بازگوکننده این نکته است که ساواک می خواسته مرگ سعیدی را مرموز و مشکوک جلوه دهد تا بتواند نقشه خود را برای ایجاد رعب و وحشت به بهترین نحوی به مرحله اجرا آورد. البته احتمال اینکه ساواک به سبب دستپاچگی و وحشت و به مصداق «الخائن خائف»، دچار این ضد و نقیض گوئی ها شده باشد، دور از واقعیت نیست، لیکن با در نظر گرفتن آنکه ساواک چند روز پس از شهادت سعیدی، مرحوم شهید مطهری را به مرکز ساواک فرامی خواند و صورت جلسه های متفاوت و اظهار نظرهای گوناگون پیرامون علت مرگ سعیدی را به ایشان ارائه می دهد، این گمان در ذهن قوت می گیرد که این ضد و نقیض گوئی ها ساختگی و نمایشی بوده است تا به مجاهدان روحانی بفهماند که اگر دست از سرسختی و مبارزه جویی علیه رژیم شاه برندارند، به سرنوشت سعیدی دچار خواهند شد و ساواک از کشتن و نابودی آنان باکی ندارد! از این رو، می بینیم که نماینده دادستان ارتش به نام سرهنگ قضایی ایروانی، در زیر صورت جلسه تنظیمی پیرامون علت مرگ سعیدی نوشته است: «... جنازه را در اتاق بهداری زندان قزل قلعه مشاهده نمودم، لیکن در وضع و چگونگی فوت، صورت جلسه را تایید نمی کنم!» که فرمایشی بودن این اظهار نظر نیز روشن است، زیرا این ماموران چشم و گوش بسته را هیچگاه یاری آن نبوده است که برخلاف نظر مقامات ساواک اظهار نظر کنند، از این جهت می توان گفت که این موضع نماینده دادستان نیز طبق نقشه از پیش تعیین شده ساواک و به منظور مشکوک نشان دادن علت فوت مرحوم سعیدی بوده است. صورت جلسه تنظیمی ساواک در مورد علت فوت شهید سعیدی چنین است:

صورت جلسه  
در ساعت ۵:۴۰ روز پنج شنبه ۲۱/۳/۴۹ از جسد سید محمد رضا فرزند سید احمد، شهرت سعیدی خراسانی که به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت از تاریخ ۴۹/۳/۱۴ طبق قرار قانونی شماره ۱-۱۵۸۸-۴۰۱-۶۶ مورخ ۴۹/۳/۱۴ بازپرسی شعبه ۷ دادستان ارتش در زندان قزل قلعه بازداشت بود، با حضور نماینده دادستان ارتش و امضا کنندگان ذیل معاینه گردید. در بدن متوفی هیچ گونه آثار ضرب و جرح مشاهده نشد و معلوم گردید که نامبرده در حدود ساعت ۲۱ روز ۲۰/۳/۴۹ با استفاده از خاموشی برق منطقه و به وسیله فرو نمودن دستمال به حلق خود، خودکشی نموده و نگهبان گشت که متوجه جریان امر گردیده، بلافاصله پزشک و پزشکیار و سایر نگهبانان زندان را به بالین او حاضر و ملاحظه می کنند که مشارالیه فوت نموده است:



۱. نماینده دادستان ارتش - سرهنگ ایرانی - در ساعت فوج جنازه را در اتاق بهداری زندان قزل قلعه مشاهده نمودم، لیکن در وضع و چگونگی فوت صورت جلسه را تأیید نمی‌کنم.
۲. پزشک زندان قزل قلعه: دکتر مقبلی
۳. پزشکبار زندان قزل قلعه: نهی
۴. نگهبانان انفرادی: مهدی حقی، اسدالله ابراهیمی
۵. نگهبانان عمومی: عطاءالله غلامی، باقر مؤمنی، سهراب تیموری

(سند شماره ۲۴۳)

گزارش تنظیمی ساواک در مورد علت فوت مرحوم سعیدی چنین است:

«گزارش، درباره: فوت سید محمد رضا سعیدی خراسانی در بازداشتگاه قزل قلعه

محرماً به استحضار می‌رساند:

در مورخه ۴۹/۳/۲۰ اطلاع حاصل شد که یاد شده بالا در سلول خود فوت نموده است. بنا به وظیفه محوله، اینجانب یهودا عاقل، بلافاصله در بازداشتگاه قزل قلعه حاضر و صورت جلسه‌ای در این مورد با حضور نماینده دادستانی و پزشک و پزشکبار و نگهبانان قزل قلعه تنظیم، ولیکن برای روشن شدن جریان امر از نظر پزشکی، اقدامات انجام شده: در اجرای اوامر صادره به منظور روشن شدن موضوع در مورخه ۴۹/۳/۲۱ ضمن تحقیقاتی که به صورت مصاحبه از عناصر نگهبانی بازداشتگاه قزل قلعه به عمل آمده، معلوم گردید که یکی از عناصر نگهبانی در ساعت ۲۱، برای اخذ نماز به سلول مشارالیه مراجعه، لکن مشاهده می‌نماید که یاد شده بالا به طور غیرعادی دراز کشیده و از حالت طبیعی خارج می‌باشد، لذا مراقب دیگری را به کمک طلبیده و با یکدیگر او را از سلول خارج نموده و به بهداری قزل قلعه آورده و فوراً پزشکبار مربوطه، سپس پزشک بازداشتگاه به بالین او حاضر و اقدامات اولیه را جهت نجات وی (دادن تنفس مصنوعی با دستگاه اکسیژن، تزریق داروی لازم) انجام، لکن ملاحظه می‌شود که مشارالیه فوت نموده است؛ ضمناً تحقیقاتی که از سایر عناصر نگهبانی و زندانبانان همجوار متوفی به عمل آمد، مجموعاً اظهار داشتند که در ساعت ۲۰ نامبرده بالا برای وضو گرفتن از سلول خود خارج و در همان ساعت مشغول خواندن نماز بوده، لکن بعد از آن متوجه می‌شوند که مشارالیه در همان لحظاتی که به بهداری منتقل می‌گردد، فوت شده است.

پس از انتقال مشارالیه به اداره پزشکی قانونی، مطابق گزارش معاینه جسد اداره پزشکی قانونی (فتوکی آن ضمیمه است)، هیچ گونه آثار ضرب و جرح و خفگی در وی دیده نشده و پس از کالبد شکافی، مرگ او را بر اثر خونی زری لوزالمعدة تشخیص داده‌اند. ضمناً به عرض می‌رساند با مراجعه به پرونده اتهامی مشارالیه معلوم گردیده، پس از اخذ قرار تأمین در مورخه ۴۹/۳/۱۴ فقط دو نوبت در مورخه‌های ۱۶ و ۴۹/۳/۱۷ وی بازجویی تکمیلی به عمل آمده و از آن تاریخ تا هنگام فوت، مشارالیه از وی هیچ گونه تحقیق به عمل نیامده و پرونده اتهامی مشارالیه به ضمیمه نامه پزشکی قانونی، جهت اقدام قانونی به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی احاله خواهد شد. مراتب استحضاراً معروض گردید.

تهیه کننده یهودا عاقل - ۴۹/۳/۲۳ - رئیس بخش مستقل ۴۹/۳/۲۰، حسینی،

(سند شماره ۲۴۵)

نظریه رئیس اداره پزشکی قانونی در مورد علت فوت مرحوم سعیدی چنین است:

اداره محترم دادستانی ارتش - پیرو گزارش معاینه جسد محمدرضا فرزند احمد، شهرت سعیدی خراسانی به شماره جواز دفن ۷۰۲ که تسلیم سرکار سرهنگ جلالی، نماینده محترم دادستان ارتش گردید. پس از بررسی نتایج آسیب شناسی و سم شناسی، اظهار نظر کارشناس پاتولوژی، علت مرگ نامبرده شوک ناشی از ضربه به شبکه عصبی خورشیدی تعیین می‌شود. رئیس اداره پزشکی قانونی - دکتر سید محمد طباطبایی (سند شماره ۲۴۶)

در اطلاعاتی سپهبد مقدم به ساواک‌های مشهد، قم، شیراز، تبریز، کرمان، همدان و اصفهان پیرامون شهادت سید

محمد رضا سعیدی، علت مرگ او، «سکته قلبی» اعلام شده است! متن آن به این شرح است:

نامبرده بالا یکی از روحانیون افراتی و طرفدار خمینی مقیم تهران بوده که به علت فعالیت‌های خلاف مصالح کشور و تهیه و توزیع اعلامیه‌های مضره دستگیر و روز ۴۹/۳/۲۰ بر اثر سکته قلبی در زندان فوت نموده است. خواهشمند است دستور فرمایید به طور غیر مستقیم، مراتب را به روحانیون تفهیم و نتیجه را اعلام دارند. مدیرکل اداره سوم

مقدم، ۴۹/۴/۱۴

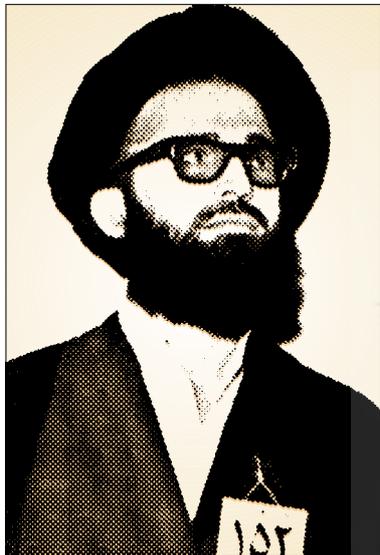
ساواک‌های: مشهد، قم، شیراز، تبریز، کرمان، همدان، اصفهان مسئول بررسی: اوایی، رئیس بخش ۳۱۶، از غندی رئیس اداره یکم عملیات و بررسی، جوان (سند شماره ۲۴۷)

ساواک به منظور آن که به مردم به ویژه به علما و روحانیون مجاهد به خوبی بفهماند که سعیدی به دست دژخیمان ساواک به شهادت رسیده است، جنازه آن شهید را به خانواده او تسلیم نکرد و در بامداد روز ۴۹/۳/۲۱، ماموران ساواک به در منزل مرحوم سعیدی واقع در خیابان غائبی رفته، فرزند بزرگ او آقای سید محمد سعیدی را به اسم ملاقات بابا به زندان قزل قلعه بردند و از آنجا همراه با آمبولانسی که جنازه آن شهید را حمل می‌کرد، به طرف قم حرکت دادند، بدون آنکه به او گوشزد کنند که پدرش را به شهادت رسانده‌اند. در گورستان «وادی السلام» قم، سید محمد سعیدی یکباره با بدن بی جان پدر خویش روبه رو شد و دریافت چه فاجعه‌ای روی داده است! لیکن برای او باورکردنی نبود، به ماموران ساواک که گرداگرد او حلقه زده بودند، نگاهی کنجکاوانه کرد، شاید می‌خواست از آنان برای بیرون آمدن از اشتباه کمک بگیرد، شاید انتظار داشت از زبان کسی بشنود که این بدن بی‌رویی که آنجا افتاده، متعلق به سعیدی مجاهد نیست، لیکن چشمان خون گرفته‌ی ماموران ساواک و نگاه‌های شرابار و گناه‌آلود آنان، نمایانگر جنایت مخوفی بود که روی داده بود و به او می‌باوراند که اشتباه نمی‌کند، خیال واهی او را فرآنگرفته است، در خواب نیست و به راستی این پدر مجاهد و فداکار اوست که به دست دژخیمان و جلادان به شهادت رسیده است. برای لحظه‌ای چشمانش را بست، بغض گلوی او و فداکارش، اشک در چشمان او حلقه زد، مهر و محبت پدر مهربان و فداکارش در برابر چشمان او مجسم شد. اینکارگری‌ها، فداکاری‌ها و ستیزه‌جویی‌های پدر خود را علیه رژیم شاه به خاطر آورد، صدای دلنشین و حماسه‌ساز او را که هر شب در مسجد امام موسی بن جعفر (ع)، به گوش می‌رسید و به نمازگزاران درس مبارزه، فداکاری و پایداری می‌داد، در گوش او طنین افکند و به یاد آورد که سعیدی از آغاز نهضت امام خمینی با وجود فشارها و آذیت‌های ساواک هیچگاه دم فرو نداشت و از افشگری و روشنگری باز نایستاد تا به سوی خدا شتافت. سید محمد سعیدی با وجود آنکه در سنین نوجوانی بود و به طور ناگهانی و دور از انتظار با بدن بی جان پدر خویش روبه رو شده بود، خود را نیاخت، به گریه و زاری نپرداخت و حیرت‌زده نگردید، بلکه به حماسه‌آفرینی برخاست. او دریافت که با شهادت سعیدی مجاهد، وظیفه دارد، رسالت مقدسی را که آن شهید دنبال می‌کرد، به دوش کشد و ادامه دهد. و این وظیفه را در همان جا و در همان لحظه آغاز کرد و خطاب به پدر شهید خویش چنین راز

**جنازه آن روحانی مجاهد را غسل دادند و کفن کردند و در شرایطی که هنوز در محاصره و زیر نظر ماموران ساواک قرار داشتند، به گورستان بردند و به خاک سپردند. ماموران ساواک حتی از بدن بی جان سعیدی وحشت داشتند و از این رو، همراه جنازه به قم آمده بودند، آنگاه که او را در دل خاک جا دادند، نفس راحتی کشیدند و محاصره را شکستند و با شتاب فراوان از آنجا دور شدند!**

و نیاز کرد: «پدر تو پیش رسول الله رو سفیدی!» پدر تو پیش خمینی رو سفیدی! پدر تو به سعادت رسیدی پدر! تو خوب می‌دانی که «الدنیا سجن المؤمن» دنیا زندان مؤمن است و گنجایش تو را ندارد. دنیای ظلم، ظرقت و تحمل امثال تو را ندارد.

آسوده باش پدر! و لیکن بزن و من هم لیکنم می‌زنم. ماموران ساواک که از یک نوجوان پدر از دست داده انتظار چنین شهامت و دلوری را نداشتند، نخست کوشیدند با زبان چرب و نرم و با پشت هم اندازی، فرزند خلف سعیدی را آرام و آرام اغفال کنند و تحت تأثیر زبان بازی‌های خود قرار دهند، از این رو، تا آنجا که توانستند از بی‌گناهی خود سخن گفتند و روی این موضوع دروغ که سعیدی به طور طبیعی جان سپرده است با فشرده‌اند لکن آن گاه که دریافتند که زبان بازی‌های آنان نمی‌تواند حقایق را اورونه جلوه دهد، درصد تهدید برآمده به او هشدار دادند که: «در اینجا



هر چه بگوئی و به هر مقامی تو همین کتی به تو، کاری نداریم، ولی مواظب باش اگر در بیرون یک کلمه از این حرف‌ها ز دهننت در بیاید، فوراً تو را بازداشت می‌کنیم!»

دیری نپایید که جنازه آن روحانی مجاهد را غسل دادند و کفن کردند و در شرایطی که هنوز در محاصره و زیر نظر ماموران ساواک قرار داشتند، به گورستان بردند و به خاک سپردند. ماموران ساواک که حتی از بدن بی جان سعیدی وحشت داشتند و از این رو، همراه جنازه به قم آمده بودند، آنگاه که او را در دل خاک جا دادند، نفس راحتی کشیدند و محاصره را شکستند و با شتاب فراوان از آنجا دور شدند!

به دنبال انجام این خیانت خونین از طرف ساواک، سپهبد مقدم طی بخشنامه‌ای به ساواک سراسر کشور، دستور داد از هرگونه تبلیغ، تحریک و فعالیت در جریان فوت سعیدی جلوگیری کنند و افرادی را که در این زمینه فعالیت انجام می‌دهند، فوراً دستگیر و دست کم به مدت مدت ۳ سال تبعید کنند که خود نمایانگر ترس و وحشت مقامات رژیم و بازتاب شهادت سعیدی در میان اجتماع ایران است. متن آن اطلاعاتی چنین است:

«با توجه به فوت سید محمد رضا سعیدی خراسانی، دقیقاً مراقبت‌های لازم معمول و از اشاعه مطالب تحریک آمیز در مورد فوت وی جلوگیری و در مراسم سوم و هفتم نامبرده، منحصراً اقوام و بستگان او حق شرکت دارند و از برگزاری هرگونه مراسمی وسیله اشخاص با همکاری شهرداری و ژاندارمری محل جلوگیری و اشخاصی را که در این زمینه فعالیت و تبلیغ می‌نمایند، دستگیر



و با تشکیل کمیسیون امنیت اجتماعی محل، حداقل به مدت ۳ سال تبعید و محل آن متعاقباً اعلام خواهد شد.

مقدم

فرزند شهید سعیدی پس از پایان مراسم دفن پدر خود، فوراً به حضور برخی از مجاهدان روحانی قم شتافت و شهادت مرحوم سعیدی را به آنان خبر داد، آنگاه راهی تهران شد.

بانو سعیدی که چشم انتظار فرزند خویش نشسته بود تا از دیدار پدر زندانی خود بازگردد، خبر سلامتی او را بیاورد، ناگهان با قیافه گریان او رو به رو گردید که فریاد می زد: «مادر! پدرم راحت شد، دیگر به خانه باز نمی‌گردد و هرگز او را نخواهیم دید. لباس سیاه بر تن نما و ما را هم سیاه پوش کن که بی پدر شدیم!».

بازتاب شهادت سعیدی

با انتشار خبر شهادت مرحوم سعیدی در شهرستان قم با آنکه حوزه، تعطیلی دوران تابستان را می‌گذراند و از روحانیان محصلین علوم اسلامی کمتر کسی در قم بود، شماری از روحانیان و مردم، در مدرسه فیضیه اجتماع کردند.

آقای شیخ مرتضی حائری یزدی، صبح روز جمعه ۲۲ خرداد ۴۹ به مدرسه فیضیه رفت و شخصاً به پهن کردن فرش در صحن مدرسه پرداخت. چند تن از طلاب ساکن مدرسه به کمک او شتافتند و صحن مدرسه را فرش کرده به دستور او اعلام فاتحه کردند. دیری نپایید که خبر برگزاری مراسم بزرگداشت برای مرحوم سعیدی، در مدرسه فیضیه در شهر قم پیچید و شماری از روحانیان و مردم و نیز مقامات بزرگ روحانی به مدرسه فیضیه رفته و در آن مراسم شرکت کردند.

آقای سید احمد کلانتر در مراسم مزبور طی یک سخنرانی، وضع مرحوم سعیدی را از این نظر که جنازه او را شب هنگام و پنهانی دفن کردند، به مادر بزرگوارش حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) تشبیه کرد و از امام خمینی تجلیل به عمل آورد. شرکت کنندگان با شنیدن نام «خمینی» ابراز احساسات کردند و صلوات فرستادند. شمار شرکت کنندگان در این مراسم طبق گزارش ساواک حدود دویست نفر بوده است.

شرکت دویست نفر در آن شرایط خفقان بار، در مراسمی که از

**فرزند شهید سعیدی پس از پایان مراسم دفن پدر خود، فوراً به حضور برخی از مجاهدان روحانی قم شتافت و شهادت مرحوم سعیدی را به آنان خبر داد، آنگاه راهی تهران شد. بانو سعیدی که چشم انتظار فرزند خویش نشسته بود تا از دیدار پدر زندانی خود بازگردد، خبر سلامتی او را بیاورد، ناگهان با قیافه گریان او رو به رو گردید که فریاد می زد: «مادر! پدرم راحت شد، دیگر به خانه باز نمی‌گردد و هرگز او را نخواهیم دید.»**

پیش اعلام نگردیده است و با در نظر گرفتن تعطیل بودن حوزه، فوق العاده است.

آقای کلانتر در پایان سخنرانی خود از شرکت کنندگان در آن مراسم درخواست کرد به منظور تجلیل از مقام شامخ مرحوم سعیدی و گرامیداشت راه او، به صورت دسته جمعی به وادی السلام رفته، سر قبر آن عالم شهید اجتماع کنند. این پیشنهاد به استقبال حضوران در این مراسم رو به رو شد. شرکت کنندگان به صورت دسته جمعی به طرف وادی السلام، حرکت کردند. در راه تظاهراتی انجام نگرفت، فقط گاهی شعار صلوات سر داده می شد. بر سر مزار شهید سعیدی، بار دیگر آقای کلانتر سخنرانی کرد و جریان را که بر سعیدی گذشت، به شرایط ناهنجار حضرت امام موسی بن جعفر (ع) در زندان هارون الرشید تشبیه کرد و خطاب به او اعلام داشت: «آسوده بخواب که راه تو ادامه و پر رهرو است. آقای سید احمد کلانتر به دنبال این سخنرانی، بی درنگ بازداشت شد و روانه زندان گردید. مأموران ساواک در صدد متفرق کردن انبوه مردمی که بر مزار شهید سعیدی اجتماع کرده بودند برآمدند، لیکن با وجود تلاش‌ها و فشارهای شدید مأموران ساواک و شهریاری، مردم متفرق نشدند و در خیابان‌های قم به تظاهرات پرداختند و از قاتلین آن عالم مجاهد، ابراز انزجار کردند. (شعاری که در این تظاهرات داده شد، در دست نیست.) تظاهر کنندگان، ضمن راهپیمایی در خیابان‌های قم به در منزل شریعتمداری رفتند و علیه او نیز شعار دادند و همکاری او با رژیم شاه را محکوم کردند. در این تظاهرات چند تن از مردم و روحانیان، از طرف پلیس دستگیر شدند. از این دستگیر شدگان نام دو تن از محصلین علوم اسلامی به نام‌های سلیمانی و سالاری قط به دست آمد. با شهادت مرحوم سعیدی بی‌درنگ اعلامیه‌ای از طرف حوزه علمیه قم منتشر گردید، متن آن اعلامیه که پرده از روی جنایات خونین رژیم شاه نسبت به مرحوم سعیدی برمی‌دارد، به این شرح است:

شهیدی از روحانیت

آیت الله حاج سید محمد رضا سعیدی خراسانی در زندان کشته شد مردم مسلمان ایران

جلادان دستگاه جبار، جنایت دیگری را مرتکب شده و یکی از فداکارترین و مخلص‌ترین افراد روحانی و مبارزان را پس از ۱۵ روز شکنجه ضد انسانی، وحشیانه به قتل رسانیدند.

آیت الله سعیدی که از فارغ التحصیلان حوزه علمیه قم بود، در سال‌های اخیر در تهران اقامت داشت و ضمن ارشاد مردم و نشر اصول اسلام به مبارزه روحانیت علیه جنایات و فجایع دستگاه جبار ادامه می‌داد.

آیت الله سعیدی در سال‌های اخیر چندین بار توسط مأمورین و دژ خیمان دستگاه دیکتاتوری

دستگیر و مدت‌ها زندانی شده بود و سرانجام به خاطر نشر اعلامیه‌ای علیه طرح استعماری سرمایه‌گذاری بیگانگان استثمارگر آمریکایی و یهودی در ایران، ۱۵ روز پیش دستگیر و در زندان تهران زیر شکنجه قرون وسطایی قرار گرفت و کشته شد. جنازه این شهید عزیز روحانیت را مأمورین دژ خیمان دستگاه شبانه به قم آورده و در گورستان قم دفن کردند؛ ولی بلافاصله جنایت دستگاه فاش شد و موج اعتراض روحانیت و فضای قم بالا گرفت و مجالس ترحیم از طرف طلاب برپا شد.

به دنبال این فاجعه بزرگ، روحانیون عالی مقام دیگری، مانند آیت الله منتظری، حجت الاسلام ربانی شیرازی و خطیبی چون آقای مروراید و آقای کلانتر و گروهی از طلاب مجاهد قم چون آقای سالاری و سلیمانی دستگیر و به زندان‌های تهران اعزام شدند.

ما ضمن تقییب این جنایات جدید و ضد انسانی طبقه حاکمه از مراجع تقلید خواستاریم که هر چه زودتر اقدام کنند و بخواهند که مسببین و عاملین شهادت آیت الله سعیدی به مجازات قانونی برسند.

ما آزادی فوری علما و روحانیون بزرگ را خواستاریم و علیرغم فشار و اختناق موجود به مبارزه علیه اقدامات ضد قانونی دستگاه ادامه می‌دهیم.

شهادت آیت الله سعیدی در زیر شکنجه، توقیف و تبعید و شکنجه دیگر روحانیون بزرگ حوزه علمیه قم و تهران ما را از ادامه راهی که در راه رفاه و آسایش مردم مسلمان ایران و مبارزه بر ضد توطئه‌های استعمار بین‌المللی، در پیش داریم، باز نمی‌دارد، درود بر روان پاک شهدای راه حق، سلام بر زندانیان بی‌گناه حوزه علمیه قم

جمعه ۲۳/۳/۴۹  
(سند شماره ۲۴۸)

خبر درد آور شهادت سید محمد رضا سعیدی در میان مردم مسلمان تهران نیز بازتاب گسترده و تأثیر باری داشت. آنها که او را می‌شناختند، از شنیدن این خبر، سخت به خشم آمدند، به شدت گریستند، خوششان به جوش آمد و نفرت و انزجار آنان نسبت به رژیم شاه فزونی یافت و اراده آنان برای ادامه مبارزه تا سرنگونی شاه استوارتر شد.

در گزارش ساواک آمده است:

خبر مرگ سعیدی همه جا منتشر شده و بین مردم شایع است که مأمورین سازمان امنیت سعیدی را زیر شکنجه کشته‌اند و برای اینکه آثار جراحات بر بدن سعیدی مخفی بماند، خود سازمان او را در قم به خاک سپرده است.

توضیح منبع: مردمی که این خبر را می‌شنوند، فوراً شروع به گریه می‌نمایند تا جایی که در روز برگزاری ختم او در مسجد موسی بن جعفر (ع)، همه گریه می‌کردند و حتی در پیاده‌روهای خیابان غیائی نیز زنان و مردان ایستاده و گریه می‌کردند. ضمناً احتمال دارد روز شنبه ۲۳/۳/۴۹، بازار به این مناسبت تعطیل گردد... (سند شماره ۲۴۹)

از ساعت ۹ بامداد روز ۲۲ خرداد ۴۹، مردم تهران، دسته دسته به طرف مسجد امام موسی بن جعفر (ع) سرازیر شدند و از آنجا که شماری از مأموران شهریاری، مسجد مزبور را محاصره کرده بودند و از ورود و خروج به آن جلوگیری می‌کردند، مردم مقابل مسجد اجتماع کردند و با یک دنیا اندوه و تأثر اشک می‌ریختند.

ساعت ۹:۱۵، مجاهد فقید مرحوم آقای طالقانی، به منزل مرحوم سعیدی رفتند و پس از چند دقیقه‌ای دکتر عباس شیبانی نیز وارد شد و شماری از بستگان و دوستان شهید نیز در آنجا گرد آمده بودند. در این هنگام یکی از حضاران در مجلس شروع به خواندن قرآن کرد. دکتر شیبانی به او گفت: «چرا اینجا قرآن می‌خوانید؟ بروید مسجد، در آنجا قرآن بخوانید، مگر می‌شود او را بکشند و در مسجد او را هم ببندند؟!» مرحوم آقای طالقانی نیز گفته او را تایید کرد و به صورت دسته جمعی، از جا برخاستند و به سوی مسجد امام موسی بن جعفر (ع) روان شدند. مأموران شهریاری با دیدن آقای طالقانی و سیل جمعیت عقب‌نشینی کردند و محاصره را شکستند. حدود ساعت ده مرحوم طالقانی و آقای شیبانی به اتفاق انبوه زیادی از مردم در برابر مسجد مزبور گرد آمدند و از دربان خواستند که در را باز کند، لیکن دربان به علت تهدید ساواک



حجت الاسلام سید محمد سعیدی فرزند شهید سعیدی

و پلیس جرئت نکرد در راباز کند، در نتیجه آقای طالقانی از مردمی که در آنجا گرد آمده بودند، خواست که در خیابان های اطراف مسجد روی زمین بنشینند و مراسم بزرگداشتی را برای آن مرحوم در آنجا ترتیب دهند، مردم متابعت کردند و در خیابان برابر مسجد، روی زمین نشستند و چند نفری شروع به خواندن قرآن کردند. در این هنگام دو نفر از کوچه جنب آن مسجد از دیوار بالا رفته وارد مسجد شدند و در راباز کردند. سیل مردم به داخل مسجد سرازیر شد تا آنجا که دیگر جایی برای نشستن نبود. از طرف آقای طالقانی اعلام فاتحه شد. مردم به شعارهای تند و انقلابی پرداختند و آن فاجعه جانگداز را به پیشگاه حضرت ولی عصر امام

می گفت: «پدرم را کشتند». محمد مقدسیان، طباطبایی، محمد حسن طاهری و جعفری در مسجد حضور داشتند. محمد مقدسیان در حال نشسته و با صدای گریه می گفت: آقای سعیدی بلند شو بیا مسجد نماز بخوان (این موضوع را چند بار تکرار کرد). کسانی که قرآن می خواندند، لابلای صلوات، سعیدی را «شهید» معرفی می کردند و مردم نیز به یکدیگر تسلیت می گفتند. طباطبایی مطلب را چنین بیان می کرد:

«پسر سعیدی می گوید با آمبول پدرم را کشتند و علتش این بود که پدرم در باره سرمایه گذاری در ایران توسط راکفلر و طرفدارانش اعلامیه داده بود». پسر سعیدی گفته بود: «افتخار می کنم که پدرم



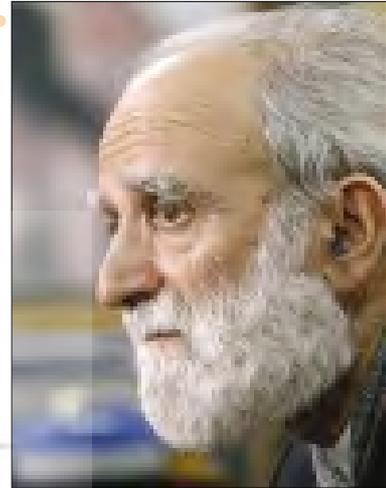
را شهید کردند».

گزارش دیگر: «در تاریخ ۲۴/۳/۴۹ دو نفر ناشناس که در مجلس ختم مرحوم سعیدی در مسجد مهدوی شرکت نموده بودند؛ ضمن یک مذاکره اظهار داشتند که دستگاه جاسوسی سیا آمریکا که پایه گذار سازمان امنیت، محل ناپاکان و خائنین به دین است، آقا را از بین برد و می گویند که خودش در زندان، خودش را نابود کرده است».

در گزارش دیگر آمده است: «یکی از بازاریان از یک نفر پرسید چرا سعیدی را کشتند، وی پاسخ داد امام حسین را چرا کشتند؟ موسی بن جعفر را چرا کشتند؟ و این هم مثل آنها حرف حق زد و کشته شد».

نیز گزارش شده است: «عده ای از دانشجویان افراطی مذهبی دانشکده حقوق از مرگ یک نفر روحانی به نام سعیدی که می گفتند مبارزی بوده است، ناراحت و خود را عازدار جلوه می دادند».

رژیم شاه گمان می کرد با کشتن سعیدی می تواند حکومت وحشت و ترور را در سراسر کشور بگستراند و روحانیان مجاهد را از پویایی، مبارزه و ادامه راه امام خمینی، باز دارد و زمینه را برای وطن فروشی، مرجع تراشی و هرگونه قرارداد غارتگرانه ای هموار



زمان (عج) تسلیت گفتند. آنگاه آقای دکتر شیبانی در کنار منبر ایستاد و طی یک سخنرانی از شخصیت والای شهید سعیدی تجلیل کرد و از آن دون فطرتانی که او را به شهادت رساندند، اظهار تنفر و انزجار کرد و در پایان سخنان خود از اهالی آن محل خواست نگذارند مسجد سعیدی فروغ خود را از دست بدهد و زحمت ها و رنج های سعیدی از بین برود، کسی را جای او بگذارند که سعیدی گونه باشد و همانند او شهادت، صراحت و قاطعیت داشته باشد. آخر چه معنا دارد که آیت الله سعیدی را در زندان بکشند و در مسجدش را هم ببندند؟ شما هم همت داشته باشید و نگذارید در مسجد او بسته شود».

این مراسم در ساعت ۱۱:۲۰ با نه دستور مرحوم طالقانی پایان یافت و شرکت کنندگان در حالی که مرحوم طالقانی و آقای شیبانی را در میان گرفته بودند از مسجد بیرون رفتند.

یکی از افسران کلانتری ۱۴ دستور جلب و بازداشت آقای دکتر شیبانی را داد، لیکن چون شمار شرکت کنندگان زیاد و به هم فشرده بود، ماموران امکان دستگیری او را نیافتند، ولی چند روز پس از آن نامبرده را دستگیر و سالیان زیادی زندانی کردند. آقای طالقانی را نیز فرادی آن روز بازداشت کردند، لیکن از ترس و اکنتش خشونت بار مردم خشمگین تهران، فوراً آزاد ساختند.

شهادت سعیدی مجاهد به دست دژخیمان شاه هر روز بیش از پیش اذنان و افکار را به خود جلب کرد، در هر محفل و مجلسی، انگیزه رژیم شاه از این جنایت و مقام آن شهید، گفتگو می شد و خشم توده ها را به شدت برمی انگیزخت. گزارش های مأمورین ساواک در این زمینه می تواند گوشه هایی از جو افروخته و خشم آلود آن روز تهران بر ضد رژیم شاه را بنمایاند. نمونه هایی از آن گزارش ها به این شرح است: «... در خیابان ناصر خسرو یک نفر بازاری که مغازه چایی فروشی دارد، در حضور سید احمد زنجانی اظهار داشت، محمد رضا سعیدی را در زندان کشته اند. محمد علی انصاری ارکی در منزل خود گفت سعیدی را در زندان زیر شکنجه کشته اند. (اغلب معممین این موضوع را همین طور بیان می کنند). بعد از ظهر جمعه عده زیادی در خیابان غیائی جمع شده بودند و به مسجد می رفتند. پسر سعیدی با گریه

سازد؛ لیکن برخلاف پیش بینی رژیم شاه، شهادت سعیدی موج نوینی از حرکت و خروش ایجاد کرد و سکوت مخوفی را که در سراسر کشور دامن گسترده بود، در هم شکست، راهی به سوی آزادی و استقلال گشود، نقبی به روشنائی زد، ایران زمین را به لرزه در آورد و ناله ها را به غوغا بدل ساخت.

علما و روحانیان مجاهد در مراسم بزرگداشت شهادت سعیدی حماسه ها آفریدند و با بهره گیری از فرصت، رسالت مقدس افشاگری، روشنگری و مبارزه بر ضد رژیم شاه را دنبال کردند و در حرکت اسلامی ایران موج نوینی پدید آوردند و راه سعیدی را قاطعانه و سرسختانه دنبال کردند.

گزارشات ساواک از مساجد، بازار، کوچه و خیابان و نیز از مجالس بزرگداشت شهادت سعیدی، بازگوکننده این حقیقت است که شهادت آن مجاهد نستوه، نه تنها مردم و روحانیان متعهد را مرعوب نکرد، بلکه پایدارتر و استوارتر، به رویارویی با رژیم شاه واداشت و بیشتر و سرسختانه تر به صحنه آورد.

در گزارشی از ساواک در این مورد آمده است:

«در تاریخ ۲۵/۳/۴۹ مجلس فاتحه ای به مناسبت فوت محمد رضا سعیدی در مسگرآباد مسجد آل علی از ساعت ۱۶ با شرکت تعداد زیادی تشکیل گردید. در ساعت ۱۸ واعظی به نام موسوی به منبر رفته و اظهار داشت، سعیدی از دنیا نرفته است، کسی نباید از این جریانات وحشت و ترسی داشته باشد، سعیدی ها را بکشند و نابود کنند، افراد دیگری در پشت سر آنها هستند. کسانی که با روحانیت مبارزه می کنند و می خواهند آنها را نابود نمایند، آنها خودشان ... هستند، زیرا روحانیت هیچگاه از بین نخواهد رفت و من اخطار می کنم که کسی با مرگ نمی تواند روحانیون را نابود کند، زیرا با مشت بر دهان آنها خواهیم زد. ما تا جان داریم مبارزه و تبلیغ خواهیم نمود و از کسی هم باکی نداریم و نخواهیم داشت. ای آقایان عزیز! سعیدی را هم مانند امام جعفر صادق در زندان کشتند، ما از زندان باک و ترسی نداریم.

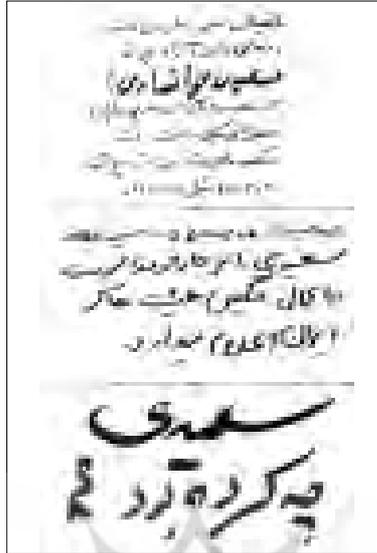
و ای بازماندگان سعیدی! شما هم مثل پدرتان برای دین جانفشانی و جانبازی کنید و در گوشه زندان ها جان دهید، طوری که ما هم جان خواهیم داد، هر چه بیشتر روحانی کشتی کنند، مبارزه ما بیشتر خواهد شد و دستگاه ظلم و ستم آنها را نابود خواهیم کرد... شما اطلاعاتی ندارید. تمام این دستگاه عریض و طویل به مدت یک الی ۲۴ ساعت واژگون خواهد شد. با روحانی بحث و مبارزه نکنید، ما تمام اینها را با صدای بلند می گوئیم...»

در شرایطی یک روحانی در عرصه منبر فریاد می زده است که: «با مشت بر دهان آنها خواهیم زد... دستگاه ظلم و ستم آنها را نابود خواهیم کرد» و بشارت می داده است که: «تمام این دستگاه عریض و طویل به مدت یک الی ۲۴ ساعت واژگون خواهد شد» و بازماندگان سعیدی را فرامی خوانده است تا: «برای دین جانفشانی و جانبازی کنند» که خلفان وحشتناکی در سراسر کشور حکمفرما

بوده است و رژیم شاه خود را از هر وقت دیگر قوی تر و با ثبات تر می پنداشته است و تدارک جشن دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را می دیده است و تا آنجا خود را کامروا و مسلط و نیرومند می پنداشته که به خود اجازه می داده که دست به خون یک روحانی سرشناس محبوب مردم بیالاید و از افشای آن جنایت نیز باکی نداشته باشد؛ با وجود این می بینیم که این جنایت خونین در آن شریط پلیسی، در روحیه انقلابی و معطوف پذیر علما و روحانیان مجاهد و متعهد نتوانسته تاثیر سویی بگذارد و آنان را از رسالت اسلامی که بر عهده دارند باز دارد.

در گزارش دیگری از ساواک آمده است: «از ساعت ۱۶:۲۰ مورخه ۲۵/۳/۴۹ مجلس ختمی به مناسبت فوت سعیدی در مسجد مشیرالسلطنه واقع در خیابان مسگرآباد، خیابان آل علی برگزار گردید و جمعا حدود ۸۰۰ نفر شرکت کرده بودند... پس از خواندن قرآن در ساعت ۱۸ سیدی به نام موسوی که دارای هیکلی درشت بود و عینک دودی به چشم داشت، به منبر رفت. ابتدا مشارالیه مرگ سعیدی را به پیشگاه امام زمان تسلیت گفت و سپس اضافه نمود نم نمی دانم سعیدی را چگونه از بین بردند، همین قدر می دانم که سعیدی را در راه مبارزه و هدف خود و پشتیبانی از اسلام و مقابنت کشته اند... در کشوری که روحانیت این طور رفتار شود و روحانیت نتواند از حقوقش (دم) بزند، در مملکتی که روحانیت نتواند حقایق را بنویسد، آن مملکت

برخی از اعلامیه‌های دستنویس در سوگ شهید سعیدی.



از طرف خانواده وی از ساعت ۱۱:۳۰ تا ۱۲:۳۰ مورخه ۴۹/۳/۲۴ در مسجد موسی بن جعفر (ع) در خیابان غیاثی ترتیب یافته بود، در این مجلس حدود پنج هزار نفر از طبقات مختلف و عده زیادی از علما و وعاظ تهران شرکت نموده بودند. پس از تلاوت قرآن شخصی به نام علی انسانی که مداح هیئت فاطمیون می‌باشد، از جای خود بلند شد و شروع به خواندن اشعاری راجع به ظلم و استبداد و زندان و غیره نمود و در پایان سخنرانی خویش شعری به این مضمون قرائت کردید:

به روی خون و خون خفتن به صد برهان شرف دارد  
اگر چه از قضا تا جن جدا سازند آن سر را»

در تاریخ ۴۹/۳/۲۴ از ساعت ۱۹:۳۰ مجلس ختمی از طرف فقیه دزفول در مسجد مهدوی واقع در خیابان جهان پناه با شرکت تعدادی در حدود یک هزار و پانصد نفر منعقد گردید...»

قرار است که به مناسبت فوت محمدرضا سعیدی مجالس فاتحه‌ای به شرح زیر در نقاط مختلف تهران منعقد گردد:

۱. سه شنبه در بازار، مسجد سید عزیرالله.
۲. چهارشنبه در مسجد ابرک.
۳. پنج‌شنبه در مسگرآباد.
۴. جمعه در منزل آیت الله کاشانی.
۵. جمعه در مسجد امام حسن عسگری، پل سیمان.

ساواک که از برگزاری مراسم یادبود و بزرگداشت برای شهید سعیدی نتوانست بود جلوگیری کند، بر آن شد با کنترل سخنرانان این مراسم از افشاکاری بیشتر علیه رژیم شاه پیشگیری به عمل آورد و به گونه‌ای اجازه دهد که در مراسم بزرگداشت سعیدی به منبر برود که به اصطلاح «افراطی» و «تدرو» نباشد و محافظه‌کارانه سخن بگوید، لیکن این نقشه نیز، از طرف مردم آگاه و مجاهد

**دستگاه جاسوسی ساواک که می‌دید مراسم بزرگداشت شهید سعیدی به صورت کانون انقلاب در آمده و مردم با اجتماع پرشکوه و با شعارها و تظاهرات و روحانیان با افشاکاری‌ها روشنگری‌ها، از این مراسم بهره برداری‌های کامل به عمل می‌آورند، بر آن شد که به هر صورتی از برگزاری مراسم و مجالس برای آن شهید، به شدت جلوگیری کند**

نقش برآب شد، مردم با موضع‌گیری انقلابی خویش، نشان دادند که فقط پای سخنان گویندگانی می‌نشینند که هیچ گونه ارتباطی با دستگاه دولتی نداشته باشند. مردم از رژیم شاه تا آنجا نفرت داشتند که اگر در می‌یافتند یک روحانی فقط مورد کینه و نفرت آن رژیم قرار ندارد، او را کنار می‌گذاشتند و از دور او پراکنده می‌شدند و در برابر، اگر یک روحانی، یا هر فرد دیگری مورد توجه و علاقه رژیم ایران نبود، در پشتیبانی و حمایت از او سنگ تمام می‌گذاشتند.

در یکی از مراسم بزرگداشت مرحوم سعیدی، یک نفر روحانی فقط به خاطر آنکه با موافقت شهره‌یابی به منبر رفته بود، مردم واکنش تندی از خود نشان دادند و از مجلس بیرون رفتند. گزارش ساواک در این زمینه چنین است: «از ساعت ۲۰ مورخه ۴۹/۳/۲۴ مجلس ختمی به مناسبت فوت سعیدی در مسجد مهدوی واقع در خیابان جهان پناه ترتیب داده بود، آنگهی دعوت این ختم را آقای دزفولی اعطاء نموده بود و به طوری که بین مردم شایع بود، از طرف کلانتری ۱۴ به دزفولی گفته شده بود: در این ختم یا باید شیخ علی اصغر وحید به منبر برود و یا هیچ کس! لذا وقتی شیخ وحید در ساعت ۲۱ به منبر رفت، چون مردم فهمیده بودند که او تعیین شده از طرف شهره‌یابی است، عده زیادی از مسجد خارج شدند، لذا مسجد که تا قبل از منبر رفتن وحید، از جمعیت موح می‌زد، تا حدودی خلوت شد. وحید در منبر خود مطلبی عنوان نکرد و حتی نام سعیدی را هم بر زبان نیاورد و هرجا که احتیاج به گفتن اسم وی بود، از کلمه حضرت حجت الاسلام استفاده می‌نمود، وحید ضمن صحبت گفت هنوز چند روزی از مرگ آیت الله حکیم نگذشته است که ضایعه دیگری قلب مردم را سوزاند. من نمی‌دانم، ولی اگر دستی در کار بوده که او را از بین برده‌اند، خدا آن دست را قطع کند (جمعیت با صدای بلند آمین گفتند و در موقعی که وحید این مطالب را گفت مردم به شدت گریه کردند). پس از سخنرانی وحید مردم به شدت شروع به فرستادن صلوات کردند و با اینکه از جمعیت خواسته شده بود، سکوت و آرامش را ترک نکنند، معه‌ها، یک نفر برای سلامتی خمینی شعار داد و شخص ناشناس دیگری با صدای بلند گفت:

«مرگ بر دیکتاتور»

دستگاه جاسوسی ساواک که می‌دید مراسم بزرگداشت شهید سعیدی به صورت کانون انقلاب در آمده و مردم با اجتماع پرشکوه و با شعارها و تظاهرات و روحانیان با افشاکاری‌ها و روشنگری‌ها، از این مراسم بهره برداری‌های کامل به عمل می‌آورند، بر آن شد که به هر صورتی از برگزاری مراسم و مجالس برای آن شهید، به شدت جلوگیری کند و حرمت و خروش نوین و موج براندازی را که در آن روز، بار دیگر دستور بگیر و ببند و جلوگیری از تشکیل برگزاری مراسم بزرگداشت برای مرحوم سعیدی را صادر کرد و به ارتش، شهره‌یابی و ژاندارمری برای رویارویی با مردم و روحانیانی که می‌خواهند مراسم و مجالسی برای آن شهید برگزار کنند، فرمان آماده باش داد!

آیا این پیشگیری می‌توانست در خاموش ساختن آتش خشم توده‌های مسلمان و انقلابی مؤثر باشد؟ آیا به کارگیری شیوه زور و فشار، می‌توانست زبان مردم را ببندد و شاه را از خطر مهمی که هر لحظه به او، نزدیک تر می‌شد، برهاند و آرامش مرکب‌بازی را که او می‌خواست، در ایران حکمفرما سازد؟

گزارش‌های ساواک در این مورد، پاسخگوی این پرسش‌ها می‌باشد و حقایق را تا اندازه‌ای به دست می‌دهد. نمونه‌هایی از آن گزارش‌ها در پی آمده است:

«موضوع: سید محمدرضا سعیدی»

در ساعت ۱۶ روز ۴۹/۳/۲۷ عده‌ای از طبقات مختلف مردم به منظور شرکت در مجلس ترحیم نامبرده بالا به مسجد ارک آمده بودند و چون از طرف مامورین شهره‌یابی از تشکیل مجلس جلوگیری به عمل آمد، لذا مردم در جلوی مسجد اجتماع کرده و شعارهایی به مضمون درود بر سعیدی قهرمان، درود بر سعیدی شهید می‌دادند. در این تظاهرات دو نفر از طرف پلیس دستگیر شدند.»

«ساعت ۱۹ - ۴۹/۳/۲۸ در مسجد هدایت بسته و پلیس مقابل مسجد ایستاده بود و در بین پلیس‌ها چند نفر شخصی بودند و

کشور حیوانات است. سعیدی در راه هدفش جان داد، اما دست از برنامه خود برنداشت. این احترام روحانیت است که بدون اعلامیه و آنگهی هزاران نفر دور جمع شده‌اند، روحانیت باید قابل احترام باشد، روحانیت از هیچ چیز ترس ندارد، اگر صدها سعیدی را در جلوی چشم ما سر ببرند، روحانیت دست از مبارزه برنمی‌دارد، مگر خون ما از خون سعیدی رنگین تر است؟ بازندان بردن‌ها و تبعید کردن‌ها نمی‌توانند مقام روحانیت را پایین بیاورند... بازور و قدرتشان می‌خواهند با روحانیت مبارزه کنند. این روحانیت است که به خاطر ملت به زندان می‌رود و حتی جان می‌دهد، اگر به قدرت و زورشان می‌نازند و با قدرت می‌خواهند روحانیت را بکوبند، باید بدانند که کار اشتباهی است، سر شب که بخوابند، نیمه شب خود را ناگهان از هستی ساقط خواهند دید. مگر نادر سربش نقشه فلان کار را نداشت.

سر شب به سر قصد تاج داشت  
سحر که نه تن سر، نه سر تاج داشت

مردم روحانیت را می‌خواهند و با مرگ سعیدی اسلام متوقف نخواهد شد. من اکنون در تمام چشم‌ها شک می‌بینم: زندگانی آیت الله سعیدی مانند موسی بن جعفر (ع) و مرگ او هم مانند موسی بن جعفر (ع) بود، زندان و سپس شهادت». موسی در خاتمه گفت:

«من یکی از کوچک ترین افراد روحانی می‌باشم و آن طور که شاید باید نتوانستم حق این منبر را ادا کنم، دوستان وعاظ من اینجا بودند، ولی قرعه به نام من افتاد. حق بود که دوست ارجمند جناب آقای شجونی منبر می‌آمد و حقایق را می‌گفت. توضیح آنکه در تمام مدتی که موسی مطالبی راجع به سعیدی می‌گفت، مردم گریه می‌کردند. در خاتمه یاد شده روحانیت و مراجع تقلید را دعا نموده و با صدای بلند گفت:

آن سر کرده که صد قافله دل همزه اوست  
هر کجا هست خدایا به سلامت دارش.»

به نظر می‌رسد گوینده مزبور که به اسم «موسوی» گزارش شده است، همان است که در برگ شماره ۳۰ از او نام برده شده است، چون که مطالب مطرح شده در این دو سخنرانی به هم نزدیک است و شاید «موسوی» نام مستعار گوینده مزبور باشد و عینک دودی که بنا بر گزارش ساواک بر چشم داشته است، این گمان را قوت می‌بخشد و به نظر می‌رسد که برای ایراد این سخنرانی گوینده و سازنده، تغییر قیافه داده است.

در هر صورت آنچه در خور اهمیت است آنکه مردم و روحانیان در برابر توطئه کشتن سعیدی، خود را نباختند، معرוב نشدند، خود را کنار نکشیدند، بلکه قهرمانانه ایستادند و جانانه با آن توطئه رویارویی کردند و با فداکاری، ایثارگری و حماسه آفرینی، نقشه‌های رژیم شاه را نقش بر آب ساختند. ملت وفادار و بی‌پار ایران، با اجتماع شکوهمند، کوبنده و توفنده در مجالس و مراسم بزرگداشت شهید سعیدی، وفاداری خود را نسبت به اسلام و روحانیت، بار دیگر به اثبات رساندند و دشمن را سرخورده و مایوس ساخت، استقبال پرشکوه و سیل آسای مردم از مراسم گرامیداشت مرحوم سعیدی به پایه‌ای بود که رژیم شاه را به عقب‌نشینی واداشت.

چنان که پیش تر آورده شد، سپهد مقدم طی اطلاعیه‌ای به ساواک‌های سراسر کشور دستور داده بود: «از برگزاری هرگونه مراسمی وسیله اشخاص برای سید محمد رضا سعیدی، با همکاری شهره‌یابی و ژاندارمری محل جلوگیری کنند»، لیکن ملت زنده و قهرمان پرور ایران به دنبال شهادت سعیدی، آن چنان توفنده و کوبنده به صحنه آمد که یاری هرگونه برابری و رویارویی با مردم را از رژیم شاه سلب کرد و با برپا داشتن مجالس و مراسم بزرگداشت مرحوم سعیدی، راه و اندیشه او را تداوم بخشید و صدای زندگی ساز او را در هر مجلسی و محفلی طنین افکند. گزارش‌های مکرر ساواک از مراسم بزرگداشت شهید سعیدی در تهران و بسیاری از شهرستان‌ها، بازگوکننده شکست توطئه رژیم شاه جهت ایجاد رعب و وحشت در مردم و در برابر، پیروزی مردم در خشی کردن آن توطئه و پیشبرد و تداوم نهضت اسلامی ایران است.

نمونه‌هایی از آن گزارش‌ها را در اینجا می‌خوانید:  
«به موجب برگ آنگهی مجلس ختمی جهت محمدرضا سعیدی

مرقد شهید سعیدی در وادی السلام قم



به نظر طلاب است. خطاب به طلاب با صدای بلند اظهار می دارد: مدرسین و بعضی از طلاب حوزه قم را زندانی کرده اند، محمد رضا سعیدی را گرفته، تلف کرده اند. آیا حاضرید که به عنوان همدردی با آنان درس تعطیل شود؟! در نتیجه درس میلانی تعطیل و طلاب را تحریک و تشویق به فعالیت خلاف مصالح کشور می نمایند.

در اثر تحریک... اعلامیه ای به امضای حوزه علمیه مشهد... تکثیر و به بعضی از دیوار مدارس علمیه و بست علیا مسجد گوهرشاد الصاق می نمایند... شیخ علی مراد خانی النکه... دستگیر، ابراهیم معدنی طلبه مدرسه فیضیه قم که در تاریخ ۲۲۲۴۹ از قم به مشهد وارد... و به نفع خمینی تبلیغ و اعلامیه حوزه علمیه مشهد را به دیوار بست علیا و وضوخانه مدرسه میرزا جعفر و مسجد گوهرشاد نصب می نماید، دستگیر... حبیب الله آشوری... دستگیر... مقرر فرمایید، درباره اعزاز ابراهیم معدنی و احمد ملازاده به سربازی که جداگانه تقاضا گردیده نظریه اعلام فرمایید.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان - بهرامی در جایی که کشتن یک عالم روحانی، نتواند مجاهدان راه خدا را از حرکت باز دارد و به سکوت و تسلیم بکشاند، مسلماً دستگیری، زندان و اعزاز روحانیان به سربازی نیز نمی تواند آنان را به عقب نشینی وادار و سرخورده و نومید سازد، چنان که بستن در مسجد، جلوگیری از برگزاری مراسم بزرگداشت برای مرحوم سعیدی، یورش به شرکت کنندگان در آن مراسم و زدن و گرفتن آنان و... هیچ یک نتوانست نام سعیدی و یاد سعیدی را از دل ها بیرون کند و راه و اندیشه او را ویران و بی رهرو سازد... مردم مسلمان ایران به منظور تجدید عهد نسبت به سعیدی و ادامه راه

**رژیم شاه بر آن بود که با کشتن سعیدی، مجاهدان روحانی و نیروهای مبارز مذهبی را مرعوب سازد و از صحنه بیرون براند و رعب و وحشت را هر چه بیشتر در جامعه حاکم سازد، لیکن شهادت او بر عکس، نیروهای مبارز روحانی و مذهبی را قاطع تر و استوارتر به صحنه کشاند و علت گسترش هر چه بیشتر نهضت مبارزه شد و بنا به اعتراف ساواک بعضی از روحانیان مبارز که بنا نداشتند در آن مقطع مبارزه خود علیه شاه را آشکارا دنبال کنند، با دریافت خبر شهادت سعیدی، به طور علنی به صحنه آمده مبارزه را رسماً پیگیری کردند، چنان که در گزارش ساواک آمده است.**

یکی از آنها لاغر اندام و موی سرش سفید بود و به پلیس ها دستور می داد که نگذارند مردم جمع شوند و علتش را تعمیر مسجد عنوان می کرد، بعضی از افرادی که جمع شده بودند می گفتند که سازمان امنیت در مسجد را بسته است و قرار بود که امشب به مناسبت فوت سعیدی که سازمان امنیت او را شکنجه داده و کشته است، ختمی برقرار شود... در این موقع شلوغ شد و جوانی اعلامیه ای در بین جمعیت پخش کرد...»

«به مناسبت شب ۷ درگذشت سید محمد رضا سعیدی واعظ که قرار بود مجلسی در بعدازظهر روز ۴۹/۳/۲۹ در مسجد نو واقع در خیابان خراسان تشکیل شود، پس از پایان نماز جماعت، قاری شروع به خواندن قرآن نمود و جمعیت پشت سر هم وارد مسجد می شدند و با هیجان خاصی صلوات می فرستادند که در آن اثنا یک نفر افسر شهرتانی به داخل مسجد نظر انداخت و پشت سر او مأمور دیگری با اشاره، قاری را به بیرون مسجد دعوت کرد. در همین موقع حضار با عصبانیت به مأمور، چندین بار خطاب کردند برو بیرون. قاری به قرائت قرآن پایان داد و بلندگوی بیرون را هم قطع کردند، ولی قاری، محل خود را تغییر داد و آمد در قسمت انتهای مسجد و با صدای بلند شروع به خواندن قرآن نمود و بلندگوی داخل نصب شد، لیکن افسر شهرتانی از در آخر مسجد ظاهر شد و به پاسبان دستور داد: آن پدر سوخته (قاری) را بکش بیرون تا صدایش کوتاه شود. در این هنگام صدای جمعیت که اغلب آنها جوان بودند، بلند شد و با بیغض تمام به آن افسر می گفتند برو بیرون! و از جای خود بلند شدند و عده ای از مسجد خارج گشتند، سپس چراغ ها خاموش شد، پس از چند لحظه که چراغ ها مجدداً روشن شد، حدود ۲۰ نفر در مسجد حضور داشتند که ۶ نفرشان معمم بودند...»

مردم خشمگین، در بیرون مسجد نیز دست به تظاهرات زدند و شعارهای «درود بر خمینی بت شکن»، «درود بر سعیدی قهرمان»، «مرگ بر این دولت قانون شکن»، «مرگ بر این پلیس خونخوار» سر دادند و با پلیس به زد و خورد پرداختند. این تظاهرات درگیری تا ساعت ۲۱ شب ادامه داشت، بنابر گزارش ساواک، تراکت هایی نیز از طرف مردم پخش شد، مضامین چند نمونه از آن تراکت ها که در دست است، چنین است: «دژخیمان مغفور سازمان امنیت روحانی مبارز و آزادخواه سعیدی خونسازی را که علیه سرمایه گذاری خارجی در ایران سخنرانی می کرده است، تحت شکنجه های وحشیانه خود شب پنجشنبه ۴۹/۳/۲۱ به قتل رسانده اند.» (سند شماره ۲۵۰)

«به مناسبت ضایعه شهادت سید مجاهد سعیدی، انزجار خود را نسبت به اعمال ننگین هیئت حاکمه ایران اعلام می دارد.» (سند شماره ۲۵۱)

«سعیدی که کرده بود؟» (سند شماره ۲۵۲)

رژیم شاه بر آن بود که با کشتن سعیدی، مجاهدان روحانی و نیروهای مبارز مذهبی را مرعوب سازد و از صحنه بیرون براند و رعب و وحشت را هر چه بیشتر در جامعه حاکم سازد، لیکن شهادت او بر عکس، نیروهای مبارز روحانی و مذهبی را قاطع تر و استوارتر به صحنه کشاند و علت گسترش هر چه بیشتر نهضت مبارزه شد و بنا به اعتراف ساواک بعضی از روحانیان مبارز که بنا نداشتند در آن مقطع مبارزه خود علیه شاه را آشکارا دنبال کنند، با دریافت خبر شهادت سعیدی، به طور علنی به صحنه آمده مبارزه را رسماً پیگیری کردند، چنان که در گزارش ساواک آمده است.

«... طرفداران خمینی در مشهد... تا تاریخ ۴۹/۳/۲۲ که شیخ احمد کافی از تهران به مشهد وارد و خبر مرگ سعیدی را انتشار می دهد، جرئت این که به نفع خمینی علناً تبلیغ و فعالیت نمایند، نداشتند، ولی پس از انتشار خبر مرگ سعیدی به بعضی از مدارس علمیه مراجعه و مدرسین را وادار به تعطیل درس، به عنوان همدردی با بازداشت شدگان حوزه علمیه قم و مرگ سعیدی می نمایند... در تاریخ ۴۹/۳/۲۴ شیخ علی مراد خانی النکه (علی آقا منتظری تهرانی) به همراه محمد رضا محامی به مسجد گوهرشاد، سر درس میلانی رفته و ضمن ایراد بیاناتی در زمینه مدرسین و طلاب حوزه علمیه قم و کشته شدن محمد رضا سعیدی، از میلانی می خواهند که به عنوان همدردی، درس خود را تعطیل نمایند و چون میلانی اظهار می دارد، تعطیل درس، بسته

و اندیشه او، در هر فرصتی از او یادی می کردند و نفرت و انزجار خود را از کشته شدن او به دست رژیم شاه در زندان، نشان می دادند. در گزارش ساواک آمده است: «ساعت ۲۰ روز ۴۹/۳/۳۱ یک برگ اعلامیه کوچک خطی که با خودکار معمولی نوشته شده، در دوره عمومی دانشکده پلی تکنیک نصب شده بود که برداشته شده است و متن آن به شرح زیر می باشد:

«یک قربانی دیگر، حضرت حجت الاسلام جناب آقای سعیدی خراسانی در زندان قزل قلعه در زیر شکنجه جلاان امنیت جان سپرد. جرم او اعتراض به ورود سرمایه گذاران آمریکایی و عاملین صهیونیسم در ایران بود.»

نظر رهبر عملیات:

«از مفاد اعلامیه مزبور چنین استنباط می شود که تهیه کننده آن جز انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده پلی تکنیک نمی باشد.»

در گزارش دیگری آمده است:

«در ساعت ۸ روز ۴۹/۴/۲۶ دو نفر که تعدادی اعلامیه در دست داشتند، به کوچه های امامزاده یحیی، واقع در خیابان بوذرجمهری می چسباندند... اشعاری که در اعلامیه مذکور درج شده بود، به شرح زیر است:

رفت سعیدی از جهان شاد و سعید با هزاران افتخار و صد امید با محمد با رضا محشور شد در هزار و سیصد و سی بعد شصت در قزل قلعه با بی زجر و ستم روح او زانجا سوی طوبی برید لعن و خشم حق به قوم ظالمین جمع نامردان مزدور پلید

رژیم شاه از موج طوفان زایی که شهادت مرحوم سعیدی پدید آورده بود، سخت وحشت زده و نگران بود و خشم ملت مسلمان ایران را روز به روز افزون تر، جدی تر و سوزان تر می دید و بگیر و ببند و ارباب ساواک نیز نمی توانست کاری از پیش ببرد؛ از این رو، سپهبد مقدم دست به دامان آقای سید کاظم شریعتمداری شد تا با فوت و فنی که دارد، از بازماندگان سعیدی دلجویی کند و آنان را از تبلیغات بر ضد رژیم شاه بازدارد. سپهبد مقدم طی نامه ای به ساواک قم مقرر می دارد: «با توجه به این که عده ای از روحانیون مخالف با کمک مالی به خانواده سید محمد رضا سعیدی در نظر دارند آنان را در اختیار خود قرار داده و بهره برداری نمایند، لذا با تماس با ابهری، ترتیبی اتخاذ گردد که شریعتمداری به سید محمد سعیدی فرزند محمد رضا سعیدی، کمک های لازم نموده تا از انحراف وی جلوگیری و نتیجه منعکس شود.»

مقدم - ۴۹/۴/۲۷ (سند شماره ۲۵۳)

آقای شریعتمداری بنا به خواسته ساواک پیکتی با مبلغ ده هزار ریال وجه به در منزل مرحوم سعیدی فرستاد تا ضمن احوالپرسی و دلجویی از فرزندان آن شهید، مبلغ مزبور را به آنان بپردازد و از طرف او به آنان توصیه کند که هرگز نگویند سعیدی در زندان به شهادت رسیده است که ممکن است برای آنان ناراحتی ایجاد شود؛ خانواده قهرمان و آزاده سعیدی وجه مزبور را نپذیرفتند و با پرخاش و اعتراض، پیک شریعتمداری را از در خانه راندند و دسیسه جدید ساواک را خنثی کردند.

شهادت مجاهد راستین مرحوم سعیدی روز به روز خشم و کین توده های مسلمان را فزونی می بخشید و موج ها می آفرید. در بیشتر نقاط ایران شهادت او موجب واکنش تندی از جانب مردم شده بود و برای ساواک و مقامات دولتی، دردسرها و نگرانی هایی را به وجود آورده بود.

همزمان با شهادت مرحوم سعیدی خبر رسید که جوانی به اسم حسین نیک داودی نیز در زیر شکنجه ساواک جان سپرده است. بنا به گزارشی که در آن روز از زندان قزل قلعه به بیرون درز کرد، نیک داودی را به شدت شکنجه کرده بودند تا آنجا که نخاع او متلاشی و فکین او خرد شده بود و در نتیجه در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۴۹ بر اثر آن شکنجه های غیر انسانی در بهداری زندان جان سپرد...»

✽ برگرفته از جلد دوم کتاب نهضت امام خمینی.